

مقایسه مبانی فلسفی و روش شناختی خواجه نصیر طوسی و صدرالمتألهین شیرازی در اثبات واجب تعالی

مهدی گنجور*

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۵/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۶

علی مستاجران گورتانی**

چکیده

در مقایسه مبانی و مسائل روشی هر دو اندیشمند، خواجه طوسی با تأثیرپذیری از مسائل فلسفی مشاء و ورود این مطالب در حیطه کلامی صبغه دیگری به مسائل الهیات داده است. وی در اثبات واجب تعالی فقط به امتناع دور و تسلسل اکتفا نکرده است؛ برهانی اقامه نموده که با طرح دو مقدمه تصویری و تصدیقی بدون امتناع دور و تسلسل به اثبات واجب می‌رسد. ملاصدرا نیز در پرتو قواعد و اصول تأسیسی حکمت متعالیه از ابتکارات روشی خاصی بهره برده است. ایشان با مقدمات فلسفی طرحی جدید از برهان امکان و وجوب ارائه کرده و در موضعی دیگر با طرح اصالت وجود به وحدانیت وجوب وجود و از این رهگذر به اثبات واجب پرداخته است؛ از این رو نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی ضمن اشاره به چگونگی استدلال و روش‌های مختلف خواجه و صدرا درباره اثبات حق تعالی، به تبیین میزان و نحوه تأثیرپذیری فلسفی هر یک از دو حکیم پرداخته است. در نهایت دستاوردها و مواضع وفاق و خلاف این دو اندیشمند در مبانی و روش مورد اشارت قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: روش‌شناسی، واجب‌الوجود، خواجه نصیر طوسی، ملاصدرا، اثبات خدا.

* استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه اصفهان. ganjvar78@gmail.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان. mostajeran110@yahoo.com

۱. طرح مسئله

مسئله اثبات واجب‌الوجود همواره یکی از دغدغه‌های اساسی و مسائل مهم نزد فیلسوفان شرق و غرب بوده و اندیشمندان از دیرباز استدلال‌ها و برهان‌های فراوانی بر اثبات صانع اقامه کرده‌اند که از دید پژوهشگران مغفول نمانده است. طرح چنین مسئله‌ای از چند جهت مورد اهمیت و ضرورت می‌باشد: نخست اینکه حکیم طوسی با سرایت دادن مباحث عقلی فلسفی به مباحث کلامی و ملاصدرا با تأسیس حکمت متعالیه بسط جدیدی در مطالب کلامی ایجاد نموده‌اند؛ لذا با بررسی ژرف در این تحقیق، تحلیلی از دو نوع سبک مختلف درباره اثبات واجب به دست خواهد آمد.

دوم آنکه متکلمان قبل از *خواجه* با وجود خدمات شایسته و تلاش‌های ارزنده خود درباره اثبات واجب استدلال‌هایی نه چندان قوی ارائه کرده‌اند که در برخی موارد با مشکلات اساسی روبه‌روست؛ اما *خواجه* با ابتکار خود مباحث فلسفی را در کلام وارد نمود؛ لذا استدلال‌های او در باب اثبات صانع از اتقان و استحکام بیشتری برخوردار گردید.

سوم اینکه ملاصدرا فراتر از *خواجه* با تأسیس نظام فلسفی حکمت متعالیه، مطالبی از قبیل تشکیک در حقیقت وجود، اصالت وجود، وحدانیت وجود و وجود را در قالب‌های مختلف استدلالی جهت اثبات صانع مطرح کرده است.

قبل از ورود به مسئله شایسته است گذری اجمالی به دوران زندگی هر دو فیلسوف داشته باشیم تا بیشتر با چگونگی روش‌های استدلالی و برهان‌های اثبات واجب دو اندیشمند سترگ آشنا شویم. در زمان *خواجه طوسی* بعضی از اندیشمندان مسلمان با تفکرات فلسفی مخالف‌های شدیدی ابراز کرده‌اند؛ برای نمونه *غزالی* با کتاب *تهافت الفلاسفه* بیست اشکال بر فلسفه مشاء مطرح کرده و در سه مسئله بر کفر فلاسفه فتوا داده است (دینانی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۱۴). *ابوالبرکات بغدادی* و *شهرستانی* نیز در آثار خود به نقد فلسفه پرداخته‌اند. در مقابل *ابن‌رشد* در دفاع از مشرب *فلاسفه تهافت التهافت* و *خواجه نصیر* هم *مصارع المصارع* را نگاشتند. آنچه در آثار مخالفان فلسفه در دوران

خواجه مورد نظر می‌باشد، نقد فلسفه و بی‌اعتبار جلوه‌دادن مسائل حکمی عقلی و اهتمام ویژه به کلام اشعری به جای مسائل فلسفی است؛ زیرا شاخصه اصلی مشرب اشعری جدایی عقل از دین است. خواجه طوسی در این دوران پرمهنت زیسته و در عین حال به گسترش کلام اشعری اطلاع کامل داشت؛ لذا به صورت عالمانه مسائل فلسفی را در مباحث کلامی اعتقادی شیعی راه داد. یکی از مسائل الاهیاتی که بر اساس تفکرات خواجه دستخوش تغییر روشی قرار گرفته، اثبات واجب‌الوجود می‌باشد.

تاریخ زندگی ملاصدرای شیرازی هم یک دوران پرفراز و نشیب بود، به نحوی که از گزند مخالفان حکمت و فلسفه در امان نبوده؛ ولی وی با دیدی ژرف و عمیق مسائل فلسفی را به گونه‌ای در مسائل کلامی - اعتقادی چینش داده که اگر کسی نسبت به مختصات اصالت وجود و تشکیک در حقیقت وجود آگاهی داشته باشد، می‌تواند به نبض اصلی برهان وجودی و استدلال وحدانیت وجود صانع اطلاع یابد. با در نظر گرفتن دوران زندگی پرمخاطره دو حکیم و مخالفت‌های فلسفی و چگونگی اهتمام به ورود مسائل فلسفی در حیطه علم کلام، مقایسه مبانی و روش‌های استدلالی خواجه و ملاصدرا نقطه عطفی در بررسی مسئله کلامی اثبات واجب می‌باشد.

نظر به ضرورت و اهمیت موضوع، نوشتار حاضر به سبک مسئله‌محور و با روش توصیفی - تحلیلی، ضمن بررسی روش‌شناختی استدلال‌های گوناگون خواجه طوسی به طرح و اثبات این مسئله پرداخته که خواجه فقط به برهان امکان و وجوب و امتناع دور و تسلسل در اثبات صانع اکتفا نکرده است؛ بلکه از استدلال‌هایی که به طبیعیات، بدن انسان و عناصر مربوط می‌باشد، نیز بهره برده است و حتی برهانی اقامه نموده که با طرح دو مقدمه تصویری و تصدیقی بدون لحاظ امتناع دور و تسلسل به اثبات واجب می‌رسد. افزون بر این وی در کنار ادله عقلی - فلسفی از شواهد نقلی قرآنی هم بهره برده است. این پژوهش همچنین نشان خواهد داد که شیوه‌های استدلالی صدرالمآلهین از تنوع روش‌شناختی و دقت وافر و برخوردار است. وی در مواضعی از برهان وجودی استفاده نموده، در جای دیگر با استفاده از سه مقدمه فلسفی، تقریری نو از برهان امکان و وجوب ارائه کرده و در موضعی دیگر با طرح اصالت وجود به وحدانیت وجوب

وجود و از این رهگذر به اثبات واجب تعالی پرداخته است.

بدین ترتیب مقاله حاضر در صدد است ضمن طرح دقیق مسئله به تبیین روش‌های فلسفی - کلامی *خواجه طوسی* و صدرالمتهلین اشاره نماید و همچنین با طرح مواضع وفاق و خلاف هر یک، رهیافتی جدید در فهم برهان‌های اثبات صانع ارائه نماید. مهم‌ترین مسائل این پژوهش را می‌توان در قالب چند پرسش بدین نحو مطرح نمود: آیا استدلال درباره اثبات واجب، منحصر در سبک‌های عقلانی است؟ آیا بازتاب برهان‌های اثبات صانع در روش فیلسوفان و متکلمان یکسان بوده است؟ سبک کلامی - فلسفی *خواجه طوسی* و رهیافت میان‌رشته‌ای حکمت متعالیه صدرالمتهلین کدام یک در تبیین گزاره‌های الوهی از اتقان بیشتری برخوردار است؟ پاسخ به این پرسش‌ها و حل مسائل مذکور، اهتمام و غایت نوشتار حاضر است.

۲. تحلیل روش‌های اثبات واجب از دیدگاه *خواجه طوسی*

در این بخش ابتدا گونه‌های مختلف استدلال فلسفی *خواجه نصیر* و سپس برهان‌های طبیعی این فیلسوف - متکلم مسلمان مورد اشارت قرار می‌گیرد.

۲-۱. استدلال‌های فلسفی

الف) برهان امکان و وجوب

خواجه استدلالی جهت اثبات وجود واجب در قالب عقلی مطرح کرده که درنهایت به امتناع دور و تسلسل منجر می‌شود: «الوجود ان كان واجباً فهو المطلوب و الّا استلزمه لاستحاله الدور و التسلسل» (حلی، ۱۴۱۷، ص ۳۹۲). حکیم *طوسی* در ابتدای استدلال از واژه «وجود» استفاده کرده است؛ زیرا در واقعیت هستی، هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای نیست؛ لذا پایه برهان را بر اساس امری یقینی چینی‌ش داده است. سپس با استفاده از حصر عقلی، وجود را به واجب و ممکن تقسیم می‌نماید. اگر وجود واجب باشد،

مطلوب ما ثابت می‌گردد و اگر ممکن باشد، باید به سبب دیگری موجود شده باشد و آن دیگری اگر واجب باشد، مقصود ما ثابت است و اگر به واجب ختم نشود، دور یا تسلسل لازم می‌آید. دور و تسلسل هم هر دو محال عقلی دارد؛ لذا هستی واجب، بالذات است و احتیاج به شیء دیگر ندارد.

خواجه طوسی در آثار دیگر خود نیز از این برهان استفاده کرده است؛ برای نمونه در کتاب **قواعد العقاید** می‌گوید: «کل ما یمكن ان یعبّر عنه، فاما ان یجب وجوده او یجب عدمه او لایجب عدمه او لا یجب احدهما و الاول هو الواجب و الثانی هو الممتنع او المحال او المستحیل و الثالث هو الممكن» (طوسی، ۱۴۱۳، ص ۲۰). خواجه در تبیین اثبات مبدأ واجب‌الوجود از زاویه‌ای دیگر چنین نگرشی دارد: «ان مقصوده من اثبات موجود غیر محسوس، انما کان هو اثبات مبدأ للوجود غیر محسوس...» (همو، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۵۴۸). واجب‌الوجود دارای یک وجود غیرحسی است. هر موجودی در اعیان ثابت از جهت حقیقت ذاتیه‌اش قابل اشاره حسی نمی‌باشد؛ از این رو مبدأ اول که تحقق و ثبوت هر شیء را ایجاد می‌کند، چگونه دارای وجودی حسی باشد؟ به عبارت دیگر ایشان با استفاده از حقیقت اشیا که دارای خصوصیت تجردی هستند، به دنبال تثبیت خصوصیات عدم حسی برای ذات باری تعالی می‌باشد.

نقد برهان و پاسخ خواجه

این برهان را ابتدا شیخ‌الرئیس بیان کرده و به تبع ایشان خواجه و سایر حکما در کتب خود ذکر کرده‌اند و غزالی، ابن‌رشد و فخر رازی اشکالاتی وارد کرده‌اند که در این گفتار به نقد فخر رازی پرداخته خواهد شد. فخر رازی اشکال خود را این‌گونه آغاز می‌کند: «اگر علت ممکن خود نیز ممکن باشد، نیاز به علت دیگری خواهد داشت و به همین ترتیب آن سلسله به واجب‌الوجود منتهی خواهد شد؛ لذا این بیان در اثبات واجب‌الوجود وقتی تمام است که قبلاً یادآوری می‌شد که تقدم زمانی سبب بر مسبب جایز نیست، وگرنه استناد هر ممکن به امر قبل از خود گرچه هم به آغازی منتهی نگردد، نزد شیخ ممتنع نخواهد بود و یا وجود این احتمال که هر یک از احاد سلسله بر

دیگری تقدم زمانی داشته باشد، تسلسل ابطال نمی‌گردد؛ پس بر شیخ لازم بود در ابطال تسلسل این مطلب را می‌افزود که معیت زمانی سبب با مسبب لازم است و حال آنکه چنین نکرده است» (همو، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۹۵).

به عبارت دیگر *فخر رازی* مدعی شده است دلیل *ابوعلی سینا* وقتی تمام است که یادآوری می‌نمود از اینکه سبب، تقدم زمانی بر مسبب نداشته باشد. *خواجه* در پاسخ می‌گوید: نیازی به این تذکر نیست؛ چون تقدم زمانی علت بر معلول محال است، به این دلیل که استناد شیء به امر معدوم است؛ ولی اگر چنین اعتراض می‌نمود که بر *ابن سینا* لازم بود این معنا را تذکر دهد که بقای معلول بعد از معدوم شدن علت محال است، بهتر بود. اما در ظاهر *خواجه سخن رازی* را در اعتراض بر *ابن سینا* تصحیح کرده است؛ ولی مقصود *خواجه* آن نیست که پس از تصحیح کلام *رازی* اعتراض بر *ابن سینا* وارد است، بلکه دیگر اعتراض بر شیخ وارد نخواهد بود؛ چون شیخ بقای معلول را پس از معدوم شدن علت محال می‌داند؛ به جهت آنکه *بوعلی سینا* در ابتدای مسئله اثبات واجب‌الوجود در اشارات می‌گوید: «اگر هر یک از احتمال وجود و احتمال عدم بر دیگری در ممکن رجحان پیدا کرد، به لحاظ حضور علت یا عدم حضور علت است» (*ابن سینا*، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۲۷). از این کلام *بوعلی* استفاده می‌شود که بقای معلول با فرض معدوم بودن علت ممکن نیست. دیگر آنکه *رازی* می‌گوید: *ابن سینا* در ابطال تسلسل یادآوری نکرد که تقدم زمانی علت بر معلول جایز نیست؛ درحالی‌که این یادآوری لازم بود. این اعتراض بر خود *رازی* هم وارد است؛ چون در *المحصل* در بیان اثبات واجب‌الوجود تسلسل را که ابطال می‌کند، یادآوری نمی‌کند که تقدم زمانی علت بر معلول محال است؛ به علاوه ممکن است چیزی بعد از چیز دیگری باشد، ولی این امر مانع از آن نیست که آن دو دارای زمان واحد باشند.

ب) برهان مبتنی بر مقدمات تصویری و تصدیقی

خواجه نصیر در رساله‌ای مختصر درباره اثبات واجب، استدلالی مطرح کرده است که بدون به‌کارگیری برهان دور و تسلسل مبدأ اول را اثبات می‌کند: «بیانه موقوف علی

تقریر مقدمتین، احدهما تصویری و الاخری تصدیقیه. اما التصوریه فهی ان المراد بالمؤثر التام الذی یدکر فی هذا البرهان ما یکون منشأ فی ایجاد اثره و اما التصدیقیه...» (طوسی، ۱۳۵۹، ص ۵۱۹). این برهان بر اساس دو مقدمه تصویری و تصدیقی استوار شده است:

(۱) مقدمه تصویری: منظور از مؤثر تام، منشأ ایجاد اثر می باشد.

(۲) مقدمه تصدیقی: ممکن، مؤثر تام در ایجاد اشیا نیست.

از این دو مقدمه چنین نتیجه می گیرد که ایجاد ممکنات متوقف بر غیر خودشان می باشد؛ درحالی که ممکنات، در ایجاد خود مؤثر تام نیستند. در ادامه خواهی دید که این مطلب می پردازد که این موجود یا واجب است یا ممکن. اگر واجب باشد که مطلوب ما ثابت می شود و اگر ممکن باشد، احتیاج به مؤثر تام دارد. از سویی ممکن هم بر اساس مقدمه دوم چنین خصوصیتی ندارد؛ بنابراین آن مؤثر تام واجب الوجود است و این مطلوب ماست. خواهی دید خود یک اشکال نقضی به این برهان وارد نموده و پاسخ می دهد:

اشکال: اگر چنین دلیلی صحیح باشد، لازمه اش قدیم بودن حادث یومی است. چون حادث یومی ممکن است و احتیاج به مؤثر تام دارد و لذا ممکن چنین خصوصیتی نخواهد داشت؛ یعنی نیازمند نخواهد شد، بلکه واجب می شود؛ درحالی که خداوند قدیم است و قدیم بودن علت، مستلزم قدیم بودن معلول است؛ بنابراین حادث یومی قدیم است که چنین چیزی محال است.

پاسخ: چنین تلازمی در علل موجب رخ می دهد نه علت مختار؛ درحالی که خداوند علت مختار است؛ یعنی این اشکال در مورد علل موجب مطرح و وارد است؛ ولی در مورد خداوند که علت مختار است، وارد نخواهد بود.

ج) استدلال به پشتوانه حدود ذات و صفات

خواهی در شیوه دیگری از استدلال که مبتنی بر حدود ذات و صفات است، عالم را مرکب از جوهر و عرض شمرده و بر اساس حدود و امکان هر یک، برهانی را بر اثبات صانع اقامه می کند که بر چهار وجه استوار می گردد:

۱) استدلال بر حدوث اجسام: طریقه حضرت /براهیم و استفاده از آیه شریفه «لَا أَحَبُّ الْآفَلِينَ» (انعام: ۷۶) اینکه عالم به وجود آمده و موجود شده است و هر موجود شده‌ای احتیاج به خالق دارد؛ در نتیجه عالم احتیاج به موجد دارد.

۲) استدلال بر امکان اجسام: محال است واجب‌الوجود بیش از یکی باشد، سپس در اجسام کثرت را مشاهده می‌کنیم؛ نتیجه می‌گیریم اجسام ممکن هستند و هر ممکنی دارای مؤثر و پدیدآورنده‌ای است.

۳) استدلال بر حدوث اعراض: ما انقلاب و دگرگونی نطفه به علقه سپس مضغه و در نهایت گوشت و خون و تبدیل شدن به انسان را شاهدیم؛ اما علت و مؤثر در این انقلاب، خود انسان و پدر و مادرش نیستند؛ پس از ناحیه شیء دیگری، یعنی مؤثر به وجود آمده است.

۴) امکان اعراض: اجسام در جسمیت مساوی‌اند؛ پس اختصاص دادن هر یک به هر صفتی جایز است، به دلیل اینکه هر آنچه بر چیزی صحیح باشد، نسبت‌دادنش بر مثلش هم صحیح خواهد بود و لذا امکان، احتیاج به مؤثر دارد (طوسی، ۱۳۵۹، ص ۲۴۲).

۲-۲. استدلال طبیعی

پس از بررسی استدلال‌های فلسفی خواهی‌خواه در اثبات واجب، نوبت به طرح برهان‌های طبیعی او می‌رسد که در اینجا مورد اشارت قرار می‌گیرد:

الف) برهان مبتنی بر ترتیب عناصر

خواه بر این باور است که عناصر چهارگانه (آب و آتش و هوا و خاک) در کیفیت، مساوی یکدیگرند؛ به این معنا که هیچ‌یک در نوع کیفیت دارای افزایش و نقصان نمی‌باشد؛ زیرا اگر کیفیت یکی از این عناصر نسبت به دیگری افزایش داشت، بر کیفیت عنصر دیگری تأثیر منفی می‌گذاشت و لذا دو طبیعت عنصر در اختلاف بایکدیگر قرار می‌گرفتند و انتظام حاصل در نظام آفرینش مختل می‌شد؛ بنابراین حکمت صانع حکیم اقتضا کرده که هر یک از عناصر در کیفیت مساوی یکدیگر باشند

(طوسی، ۱۳۹۰، ص ۶). نکته حائز اهمیت این است که اگر عناصر در کیفیت مساوی یکدیگرند، چرا هر دو عنصر با هم در تضادند؟ مثلاً آب و آتش و یا خاک و هوا در تضاد با یکدیگرند؟

خواجه در پاسخ می‌گوید: خداوند متعال این عناصر اربعه را به گونه‌ای خلق کرده که هر دو عنصر که در نهایت ضدیت با یکدیگرند، با قرار گرفتن عنصر دیگر میان آن دو، تضادی رخ ندهد؛ مثلاً میان آب و آتش عنصر هوا حایل شده که نحوه ضدیت این دو عنصر از هم دور شود و قابلیت تحقق در نوع هر یک ایجاد شود؛ همچنین اعتدالی که در چگونگی قرارگیری هر یک از عناصر نهفته است، قابل تأمل است؛ مثلاً اگر در مرکز عالم غیر از خاک جسمی دیگر قرار داده شود، آن جسم به سبب دوری از خورشید سرد و کدر خواهد شد؛ ولی خاک دچار چنین حالتی نخواهد شد. در پایان خواجه از مطرح نمودن چگونگی ترتیب و ترکیب عناصر نتیجه می‌گیرد این اعتدال و انتظامی که در جهان آفرینش مورد ملاحظه است، جز به واسطه تدبیر صانع حکیم و تقدیر موجود علیم نمی‌باشد (همان، ص ۷) و از این طریق با روشی طبیعی به اثبات خدا می‌پردازد.

ب) برهان مبتنی بر نحوه ترکیب بدن انسان

خواجه یکی از روش‌هایی که جهت اثبات صانع به کار می‌برد، چگونگی ترکیب بدن انسان و اشاره به تشابهات عناصر اربعه با بدن می‌باشد. وی در ابتدا مسئله را این‌گونه مطرح می‌کند که قلب انسان بر طبیعت عنصر آتش، لعاب دهان بر طبیعت آب، نفس بر طبیعت هوا و استخوان بر طبیعت خاک آفریده شده است (همان، ص ۷).

با این فرضیه اشکالی به وجود می‌آید که اگر ترکیب بدن انسان بر اساس مقتضای طبیعت عناصر باشد، باید قلب که بر طبیعت آتش است، بالای همه اعضا قرار گیرد و استخوان که بر طبیعت خاک است، در زیر همه اعضا باشد؛ درحالی‌که لعاب دهان که بر طبیعت آب است، بالای قلب است و نفس که بر طبیعت هواست، فوق لعاب دهان قرار گرفته و استخوان که بر طبیعت خاک است، فوق تمام اجزا می‌باشد. خواجه با طرح این اشکال نتیجه می‌گیرد که چگونگی ترکیب بدن و قرارگیری اجزای بدن جز بر

اساس «تقدیر مقدر حکیم و تدبیر مدبر عالم» است.

۳. دستاورد ابتکاری خواجه

خواجه در این روش بدون استمداد از برهان امکان و وجوب و عدم تمسک به ابطال دور و تسلسل واجب الوجود را اثبات می نماید که شاید بتوان این نحوه استدلال را بدیع برشمرد؛ زیرا چنین روشی برای اثبات واجب در آرا و نظریات اندیشمندان قبل از خواجه وجود نداشته است.

او در جای دیگری از آثارش چنین استدلال می کند: «المبدأ الاول الذی لاشیء قبله و لا مبدأ له، يستحيل ان يكون اكثر من واحد و ذلك لان كل ما سوى الواحد فهو كثير و كل كثير، فهو مؤلف آحاد و كل واحد من تلك الاحاد يكون مقدماً عليه و مبدأ له، فاذن الكثير له مباد فالمبدأ الاول الذی لا مبدأ له يجب ان يكون واجب الوجود» (همو، ۱۳۵۹، ص ۴۷۵).

تقریر استدلال بدین شرح است: چیزی قبل از مبدأ اول نبوده و مبدایی دیگر هم ندارد و محال است بیش از یکی باشد. بر این اساس هرچه بیش از یکی باشد، کثیر است و هر کثیری از به هم پیوستن آحاد تشکیل یافته و هر یک از این مجموعه تقدّم بر دیگری دارد و مبدأ برای بعدی محسوب می شود؛ بنابراین مجموعه متکثره دارای مبادی مختلف است و لذا مبدأ اول مبدایی ندارد و کثرت هم در ذات الهی رخنه نکرده، بلکه واحد است به وحدت حقیقی. همچنین مبدأ اول ممکن الوجود نیست؛ چون برای هر ممکن الوجودی مبدایی است. بنابراین مبدأ اولی که خود مبدأ ندارد، واجب الوجود است. خواجه در ادامه استدلال برخی خصوصیات واجب را نیز بر می شمارد که برخی از آنها از این قبیل اند: الف) بساطت و عدم ترکّب ذات حق تعالی و در نتیجه غنی بالذات بودن او - به این معنا که واجب الوجود مشتمل بر کثرت نمی باشد، چون هر مجموعه ای که از آحاد تشکیل یافته، نیازمند افراد مجموعه می باشد. ب) وحدت و یگانگی ذات خدا (ادعا و دلیل وی چنین است: در عالم هستی دو واجب نداریم؛ چون هر دو در

واجب بودن و موجودیت مشترک خواهند بود و اختلاف در غیر مابه‌الاشتراک خواهند داشت، چون دو وجود مستقل و منحاز از یکدیگر دارند و هر یک از این دو واجب مشتمل بر اشیایی هستند که بیش از یکی است و لذا هیچ یک از دو واجب نیستند؛ درحالتی که چنین فرضی خلاف فرض اولیه بود). (ج) انبیت محض و ماهیت‌نداشتن خدا- بدین معنا که واجب‌الوجود ماهیتی غیر از وجود ندارد، به دلیل اینکه مشتمل بر کثرت خواهد شد.

چنان‌که پیداست، وجه ابتکار و نوآوری *خواجه* در این‌گونه استدلال‌ها علاوه بر روش بدیع آن، معطوف به نتایج و یافته‌های فلسفی- کلامی آنهاست؛ چراکه برای مثال، برهان اخیر، افزون بر اثبات وجود و ذات حق تعالی، شناخت برخی خصوصیات و صفات الهی را نیز به ارمغان می‌آورد.

یکی دیگر از نکات بدیع در خداشناسی فلسفی- کلامی *خواجه* نصیر طرح مسئله زیادت یا عینیت وجود بر ماهیت درباره ذات واجب تعالی است. در نامه‌هایی که بین *خواجه* و صدرالدین قونوی رد و بدل شده، حکیم طوسی در یکی از نامه‌ها اشاره به چگونگی وجود واجب می‌کند که «آیا هستی واجب‌الوجود امری زاید بر ذات اوست یا وجودش عین ماهیت است؟» و خلاصه نظر او این است که وجود واجب عین ماهیتش است و ماورای وجود الهی دیگر حقیقتی نیست (همو، ۱۴۱۶، ص ۹۶). طرح این مسئله در آن بازه زمانی را می‌توان یکی از ابتکارات *خواجه* طوسی قلمداد کرد.

۴. بررسی روش و مبانی فلسفی صدرالمتهلین در تبیین اثبات واجب

سنت عقلانی «کلام فلسفی» که توسط *خواجه* طوسی با بهره‌گیری از قواعد و اصطلاحات فلسفی در تبیین آموزه‌های دینی، به‌ویژه مباحث خداشناسی به نحو مدوّن پایه گذاری شده بود، چند قرن بعد با تأسیس حکمت متعالیه صدرالمتهلین و به‌کارگیری اصول ابتکاری فلسفی در اثبات مسائل اعتقادی به اوج و کمال خود رسید. شایسته است در این بخش مهم‌ترین مبانی فلسفی صدرالمتهلین در تبیین مسئله

اثبات واجب بررسی و تحلیل شود.

الف) جایگاه اصالت وجود در ساختار استدلال‌ها

یکی از براهین فلسفی ملاصدرا در اثبات واجب، برهان مبتنی بر اصالت وجود، وحدت تشکیکی و اصل علیت می‌باشد: «و تقریره ان الوجود کما مرّ حقیقه عینیه واحده بسیطه لا اختلاف بین افرادها لذاتها الا بالکمال و النقص و الشده و الضعف ام بامور زائده و غایه کمالها ما لا اتم منها و هو الذی لا یكون متعلقاً بغيره و لا یتصور ما هو اتم منه اذ کل ناقص متعلق بغيره مفتقر الی تمامه...» (صدرالمتألهین، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۱۴). ملاصدرا در تقریر مذکور به سه اصل از دستگاه حکمت متعالیه اشاره می‌کند:

۱) اصالت وجود: به باور صدرآ آنچه در خارج محقق است، حقیقت و وجود هستی است و ماهیات به واسطه وجود در خارج محقق می‌شوند. این اصل را در عبارت با عنوان «حقیقه عینیه» مطرح ساخته که هستی یک حقیقت عینی و خارجی محسوب می‌شود.

۲) وحدت تشکیکی وجود: بر اساس اذعان صدرآ حقیقت وجود، وحدت تشکیکی دارد و در این نوع تشکیک کثرت مثل وحدت دارای واقعیت است؛ ولی این کثرت به وحدت بازگشت دارد؛ به این معنا که اختلاف افراد وجود به امری خارج از وجود بازگشت نمی‌کند، بلکه اختلاف آنها به سبب ضعف و شدت و نقص و تمام در وجود است. در مقابل قول صدرآ عرفاً قایل به وحدت شخصی وجودند و مشائیان هم قایل به تباین وجودات می‌باشند که از محل بحث ما بیرون است. در عبارت مذکور هم «لا اختلاف بین افرادها لذاتها الا بالکمال و النقص و الشده و الضعف» ناظر به اصل مذکور است.

۳) علیت: بر اساس مبانی حکمت متعالیه، معلول عین‌الربط به علت به نحو اضافه اشراقی است. طبق این تلقی، فقر و ضعف و امکان، ناشی از معلولیت است و چون معلول عین تعلق به علت است در رتبه علت قرار نمی‌گیرد، بلکه معلول به عنوان

مرتبه‌ای از نقص و محدودیت شناخته می‌شود. عبارت «انما يلحقه النقص لاجل المعلولیه و ذلك لان المعلول لا يمكن ان يكون في فضيله الوجود مساويا لعلته» در استدلال فوق، ناظر به این مبحث است.

امتیازات تقریر اصالت وجودی صدرای

۱- در این برهان احتیاجی به ابطال دور و تسلسل نیست.
۲- در این استدلال موضع اصلی و هسته مرکزی، حقیقت وجود است نه مفهوم آن.
۳- با استفاده از این تقریر می‌توان صفات کمالیه را بر حق متعال ثابت دانست؛ به این صورت که وجود واجب بالاترین مرتبه وجودی از حیث شدت و کمال در نظر گرفته شد که هیچ نوع نقص و کمبودی در آن راه ندارد. پس با این برهان صفات ثبوتی مثل کمال و فعلیت علم و اراده برای او ثابت می‌شود و زوال‌پذیری و تحول از آن مبراً خواهد شد.

۴- بر اساس تقریر صدرای با در نظر گرفتن حقیقت وجود، امکان ماهوی در این استدلال راه ندارد؛ درحالی‌که طبق نظر *خواجہ* امکان ماهوی از مقدمات برهان امکان و وجوب بوده است.

۵- صدرای در این برهان حقیقت وجود را بسیط می‌داند. بنابراین ترکیب و دوگانگی در این حقیقت راه ندارد و از همین رو احتیاجی به اقامه برهان بساطت جهت اثبات بسیط‌بودن خداوند نیست.

ب) نقش قاعده «بسیطه الحقیقه کل الاشیاء» در تثبیت واجب

قاعده «بسیطه الحقیقه» از دو رکن اصلی تشکیل یافته است: (۱) اثبات توحید واجب؛ (۲) اثبات وحدت وجود و موجود. با توجه به معنای بسیط الحقیقه و مدلول آن- یعنی شمول این حقیقت، نسبت به جمیع اشیا و در عین حال سلب خصوصیات تمام اشیا از آن- بین برهان متکی بر بساطت حقیقت واجب با برهان متکی بر عدم تکثر صرف

الحقیقه، صرفاً تفاوت صوری و ظاهری است که در یکی از بیان مستقیم و دیگری از طریق خلف استفاده شده باشد؛ درحالی که تفاوت اصلی قاعده بسیط الحقیقه با براهین فوق در این است که علاوه بر توحید واجب تعالی، واجب از جمیع جهات بودن او را نیز ثابت می‌کند.

سرّ اینکه بسیط الحقیقه در عین شمول بر همه اشیا هیچ‌یک از آنها نیست، به جهت حمل جمیع اشیا بر او و سلب اشیا از او به حمل اولی ذاتی یا شایع صناعی نیست، بلکه به جهت حمل حقیقت و رقیقت است؛ بنابراین سالبه و موجه هر دو بدون هیچ‌گونه تناقضی بر او صادق هستند؛ زیرا در این‌گونه حمل که از ابتکارات صدرای محسوب می‌شود، یکی از شرایط تناقض، یعنی وحدت حمل محفوظ نیست. علاوه براینکه واجب، واجد جمیع کمالات است، به این نکته که کمالات دیگران را نیز واجب اعطا می‌کند، به عنوان دومین قید تصریح کرده است. در صورتی که با نکته اول که واجد بودن کمالات دیگران است مقدار مورد نیاز برای تبیین قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیا ولیس بشی منها» تمام است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۵۷). دغدغه ملاصدرا از طرح این قاعده، فقط اثبات توحید واجب نیست، بلکه به دنبال آن، تثبیت توحید وجود و موجود است. او در آثار خود به چگونگی تثبیت این قاعده نیز پرداخته است (صدرالمتألهین، ۱۳۷۶، ص ۲۳۴-۲۳۶) که ذکر آن از حوصله نوشتار خارج است.

ج) برهان مبتنی بر وحدت شخصی وجود

صدرا در این برهان با تمسک به اصالت و وحدت شخصی وجود، برهان فلسفی دیگری بر اثبات واجب اقامه می‌کند. در این تقریر ظاهرترین اشیا، طبیعت وجود مطلق است و این طبیعت وجود مطلق، حقیقت واجب تعالی است و هیچ شیئی از اشیا دارای این نفسیت و عینیت حقیقت وجود نیست؛ چون غیر حق اول یا ماهیتی از ماهیات است یا وجودی از موجودات ناقصه مشوب به نقصان و عدم است. بنابراین هیچ موجود و حیثیتی مصداق معنا و مفهوم وجود بنفسه نمی‌باشد، مگر

خود حقیقت وجود (همو، ۱۴۲۸، ص ۳۰).

به عبارت *صدر* اشکال شده که «موجودات همه و همه مصداق مفهوم وجود بوده و در صدق مفهومی تفاوتی ندارد و امتیاز در وجود خارجی آنهاست. وجودات ممکنه با مشوب و ناقص بودن از مصداق موجود بودن خارج نمی‌شوند» (حسین زاده، ۱۳۷۶، ص ۲۳۴).

قبل از پرداختن به نقد لازم است عین عبارت *ملاصدر* را یادآور شویم: «لیس شیء من الاشياء غیر الحق الاول نفس حقیقه الوجود، لان غیره اما ماهیه من الماهیات او وجود من الوجودات الناقصه المشوبه بنقص او قصور او عدم، فلیس شیء منها مصداق معنی الوجود بنفس ذاته و واجب الوجود هو صرف الوجود الذی لا اتم منه و لا حد له و لا نهایه و لا یشوبه شیء آخر من عموم او خصوص او صفة غیر الوجود بخلاف غیره» (صدر المتألهین، ۱۴۲۸، ص ۳۰).

با توجه به عبارت *صدر* نقد مذکور وارد نیست؛ به دلیل اینکه اولاً *صدر* جمله شرطی «فلیس...» را با قید «بنفسه ذاته» تمام می‌کند؛ یعنی «هیچ چیزی از اشیا مصداق مفهوم وجود را بالذات ندارد» و این سخنی کاملاً درست است. در صحت این ادعا که «ناقص بودن اشیا آنها را از مصداق موجود بودن خارج نمی‌کند» مناقشه و بحثی نیست؛ لکن سخن *صدر* ناظر بر این مطلب نیست بلکه ناظر بر این است که حقیقت هستی اشیا بذاته و بنفسه دارای مفهوم وجودی نیستند، بلکه به واسطه وجود مطلق دارای هستی و به تبع آن دارای مفهوم هستی خواهد شد.

د) برهان مبتنی بر «قوه و فعل»

ملاصدر معتقد است موجود به لحاظ وجودش از دو حالت بیرون نیست: ۱) همان‌گونه که در واقع و نفس الامر موجود است، به لحاظ ذات هم بدون نیاز به حیثیتی وجود دارد. ۲) همان‌گونه که در واقع و نفس الامر موجود است، به لحاظ ذاتش معدوم و برای موجود شدن احتیاج به علت دارد.

نوع اول را «واجب الوجود» گویند؛ یعنی موجودی که قطع نظر از غیر ذاتش مصداق حکم موجود می‌باشد و وجودش لذاته و بذاته است. نوع دوم موجودی است که به لحاظ ذاتش «لیس» و به اعتبار علتش «ایس» شمرده می‌شود؛ یعنی با آمدن علت، از قوه به فعلیت می‌رسد (صدرالمآلهین، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۷). در ادامه صدررا در اشاره به تغییر در عرضیات مدعی می‌شود اگر در مقولات چهارگانه نوعی حرکت عرضی وجود دارد و در حرکات عرضی نیاز به عامل هست، به طریق اولی در حرکات ذاتی نیاز به عامل و علتی هست تا شیء را از قوه به فعلیت برساند؛ بنابراین ممکنات برای خروج از قوه به فعلیت، به عاملی غیر از خود نیازمندند و آن عامل نمی‌تواند ممکن‌الوجود باشد؛ چون مستلزم دور و تسلسل است؛ پس ذاتی که همه جهات فعلی را داراست، آن ذات چیزی نیست مگر واجب‌الوجود.

ه) اثبات واجب از طریق وحدت شخصی عالم

بر اساس نظر صدررا در آثار فلسفی و علوم الهی به این مطلب تصریح شده که جهان با همه گستردگی و پراکندگی نظامی واحد دارد. نظام جمعی عالم واحد شخصی است و واحد شخصی مبدأ شخصی می‌خواهد؛ بنابراین اگر در جهان موجودی که وحدت و تشخص عین آن است، موجود نباشد، ناگزیر باید وحدت عالم وحدت نوعی باشد و پذیرش وحدت نوعی، مستلزم محذور عقلی است؛ زیرا اگر موجودی واحد که وحدت عین ذاتش است، مبدأ شخصی عالم نباشد، ناگزیر باید مبدأ آن واحد نوعی باشد و در این صورت وحدت جهان نوعی می‌شود. اگر جهان واحد نوعی و دارای افراد باشد، باید معدوم‌شدن این شخص و پدیدآمدن شخص دیگری که از تمام جهات (فلکیات، عنصریات، بسایط و مرکبات) مانند آن است، ممکن باشد؛ زیرا هر فردی از افراد این کلی مانند فرد محقق است و اگر جهان واحد نوعی و دارای افراد باشد، باید بدل‌شدن این شخص و پدیدآمدن شخص دیگری که از تمام جهات مانند آن است از آن نوع ممکن باشد؛ زیرا هر فردی از افراد این کلی مانند فرد محقق است. پس هر یک از افراد

آن باید بتواند بدل دیگری واقع شود. در این موقعیت وقوع یک فرد خاص از کلی بدون افراد دیگر مستلزم ترجیح بلامرجه محال است. این محذور از وحدت نوعی عالم پدید آمده است. پس وحدت نوعی نادرست است. با ابطال وحدت نوعی عالم وحدت شخصی عالم و در نتیجه وحدت شخصی مبدأ آن ثابت می‌شود. حال اگر کسی ادعا کند وقوع عالمی دیگر که بدل این عالم باشد، ممتنع است، در پاسخ باید گفت: این ادعا زورگویی و تحکم است؛ زیرا سخن ما در تحقق امکان ذاتی است نه امکان وقوعی (صدرالمآلهین، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۵).

و) همسویی وحدانیت وجوب وجود با برهان وحدت شخصی عالم

بر اساس این برهان ملاصدرا اذعان دارد عالم طبیعت دارای وحدت و یگانگی است که بعضی از اجزا بر بعض دیگر شرف و برتری دارند و بر اساس رتبه خاص خود بر یک مدار واحد انتظام یافته‌اند. از این وحدت جهان، گاه با عنوان «انسان کبیر» یا «کتاب مبین» تعبیر می‌کند. عالم اجسام به منزله بدن و ظاهر انسان و عالم ارواح به منزله روح و باطن است. ملاصدرا از این انتظام عالم ظاهر و باطن به دنبال تثبیت صانع عالم است که خداوند متعال شریکی در الوهیت و خالقیت و به وجود آوردن این عالم ندارد؛ همان‌گونه که در ذاتش شریک و همتایی برای او نیست. صدررا برای این برهان، مؤیدی ذکر می‌کند که مبتنی بر یک استدلال فلسفی است (همان، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۶-۳۸).

این برهان مبتنی بر دو مقدمه فلسفی است: (۱) تشخص معلول به علتی است که به آن وجود بخشیده است. (۲) وجود و تشخص در اشیا مساوق یکدیگرند؛ به این معنا که وجود و هستی در اشیا عین تشخص اشیاست و تشخص اشیا عین وجود آنهاست. با در نظر گرفتن مقدمات مذکور به این نتیجه می‌رسیم که شیء واحد شخصی نمی‌تواند دو وجود داشته باشد و لذا دو تشخص هم ندارد؛ زیرا حیثیت وجودی هر شیء در تنافی و طرد وجود دیگری است - چون اشیا دارای تعیین

وجودی خاصی هستند- بنابراین اگر برای یک شیء همزمان دو وجود لحاظ شود، چنین فرضی به ترجیح بلامرجح باز می‌گردد.

۵. دستاوردهای صدرا

در این بخش مهم‌ترین دستاوردهای روشی و فلسفی ملاصدرا در اثبات وجود خدا مورد اشارت قرار می‌گیرد:

۱-۵. ارائه تقریری جدید از برهان امکان و وجوب

صدرا با طرح سه مقدمه فلسفی، تقریری جدید از برهان امکان ارائه کرده است. اگرچه مفاد تقریر وی در آثار حکمای پیشین ملحوظ است، به لحاظ چینش و نتیجه می‌توان تقریری جدید از برهان امکان ارائه نمود:

الف) ممکن در ذاتش متساوی الطرفین است و از هرگونه صفت ثبوتی و عدولی بی بهره است. اگر بخواهد صفتی یابد به مرجح نیاز دارد. این مرجح یا «ممکن» است که به محذور دور و تسلسل می‌انجامد و یا «واجب» است که عین حقیقت وجود و واجب بالذات خواهد بود.

ب) تمامی مرجحات امکانی از نظر امکان به غیر حکم واحد نیاز دارند؛ یعنی همه مرجحات در بی‌بهرگی از هرگونه نقص نیازمندند و احتیاج به مرجحی دارند که از لحاظ اقتضا و فعلیت تمام باشد و جز حق متعال که مطلوب و غایت همه ممکنات است، هیچ وجودی چنین ویژگی‌ای ندارد.

ج) مجموعه مرجحات امکانی اگر دارای طرف نباشد، هیچ‌یک از آحادش صلاحیت علت‌بودن و مرجح‌شدن را ندارد؛ چون تمامی آحاد از حیث ممکن‌بودن و نیاز به غیر مساوی‌اند و بر یکدیگر برتری ندارند؛ اما اگر مجموعه دارای طرف باشد، حال هر یک از اعضای مجموعه که به طرف نزدیک تر باشند، استحقاق فعلیت را دارند و در مقایسه با موجودات بعدی از صلاحیت مرجح و علت‌بودن برخوردارند؛ لذا می‌توان نتیجه

گرفت آحاد مجموعه با توجه به قرب و بُعدی که با طرف دارند، بعضی علت و بعضی معلول شمرده می‌شوند (همان، ص ۲۷).

در تقریرات صدر^۱ ابتدا به ماهیت ممکن و چگونگی اقتضا و فعلیت آن پرداخته شده و در نهایت بدون استفاده از برهان دور یا تسلسل، خود آحاد و افراد ممکنات مورد بررسی قرار گرفته است. هر یک از افراد سلسله ممکنات به لحاظ طولی در مراتب علی و معلولی قرار دارند و هر یک به اعتباری علت و به اعتباری معلول می‌باشند؛ به عبارت دیگر هر یک از این افراد برای تحقق، احتیاج به علتی دارند که مجموع وجودات خواه در سلسله غیرمتناهی قرار گرفته و افراد آن تا بی‌نهایت ادامه یابد و خواه به آخرین فردی منتهی گردد که وجودش متوقف بر وجود اولین فرد باشد، دور لازم می‌آید. همگی از نظر تقوّم و افتقار به غیر در حکم وجود واحدند و لذا مجموع سلسله مانند هر واحدی از آحاد آن، ممکن‌الوجود و متعلّق به غیر است و آن غیر، واجب تعالی است. پس آن غیر که اصل کلیه موجودات و همه ماسوا فروع اویند، این وجود اصیل نور قیومی است که سراسر عالم غیب و شهود، خودنمایی می‌کند.

صدر^۱ در رأی نهایی خود متمایل به دیدگاه اشراقیون شده که وجود حق متعال را به نور تشبیه می‌کنند و در نهایت نتیجه می‌گیرد او وجودی واجب و قایم به ذات خویش است.

۲-۵. اثبات واجب از طریق برهان وجودی

یکی از دستاوردهای مهم صدر^۱ و حکمت متعالیه درباره اثبات واجب را می‌توان «برهان وجودی» او دانست: «فی اثبات الوجود الغنی الواجبی. الموجود اما متعلق بغیره بوجه من الوجوه و اما غیرمتعلق بشی اصلاً و المتعلق بغیره اما لکونه موجوداً بعد العدم و اما لامکانه و اما لکونه ذا ماهیه» (همو، ۱۳۹۰، ص ۱۵۹). وی در این استدلال با تمسک به اصالت وجود، انحصار تعلق به غیر در «وجود» را مقدمه‌ای برای اثبات واجب‌الوجود طرح نموده است. توضیح برهان وجودی صدر^۱ به شرح زیر است:

موجود از جهت تعلق به غیر دو گونه است: یا متعلق به غیر است یا متعلق به غیر نیست. در صورت اول وابستگی به غیر خود، متکی به سه دلیل می‌باشد: (۱) به علت این است که موجود، مسبوق به عدم است؛ یعنی وجودی حادث و متعلق به سبب است. (۲) به دلیل امکان ذاتی اوست؛ زیرا هر ممکن الوجودی در وجود یا عدم متعلق به غیر است. (۳) به خاطر ماهیت اشیا است؛ چون ماهیت در حد ذات نه مقتضی وجود است و نه مقتضی عدم.

صدرا مورد اول را بر اساس تحلیلی عقلی به سه بخش تقسیم می‌کند: (۱) عدم سابق؛ (۲) وجود؛ (۳) موجود بعد از عدم. وی مورد اول و سوم را مردود می‌شمارد؛ به دلیل اینکه عدم صلاحیت تعلق به غیر را دارا نیست؛ چراکه صلاحیت امری وجودی است. همچنین بودن وجود بعد از عدم از لوازم ضروری وجود است؛ یعنی وجود بعد از عدم قابلیت جعل و تعلق به علت و سبب را نخواهد داشت. بلکه در جعل و تعلق به علت، تابع جعل و تعلق ملزوم است؛ مثلاً زوجیت در عدد چهار لازم ضروری این عدد است و در وجود تابع اوست. بنابراین هیچ‌یک از موارد اول و سوم متعلق به غیر نیستند، بلکه فقط «وجود» قابلیت تعلق به غیر بودن را داراست.

صدرا درباره مورد دوم - یعنی وابستگی به غیر به سبب امکان ذاتی - امکان ماهوی را امری اعتباری و سلبی می‌داند؛ زیرا امکان به معنای سلب ضرورت وجود و عدم از ماهیت است. پس نمی‌توان ماهیت را سبب تعلق و وابستگی موجودی به موجودی دیگر دانست؛ زیرا امکان، معلول علتی مغایر و مباین با ماهیت نیست؛ چون امکان ماهوی از لوازم ماهیت امکانی است؛ همان‌طور که حدوث از لوازم وجودات حادث است.

ملاصدرا در باب مورد سوم، یعنی وابستگی به دیگری به سبب ماهیت، معتقد است ماهیت چیزی نیست که جاعلی بتواند آن را جعل کند. علاوه بر این وابسته به غیر هم نیست، بلکه وجود ماهیت بالعرض و به واسطه وجود تحقق دارد. بدین ترتیب صدرا در نهایت با روش سبر و تقسیم به این نتیجه می‌رسد: چیزی که به واسطه آن شیء به دیگری تعلق و وابستگی دارد، وجود اشیا است نه ماهیت، نه امکان و نه حدوث؛ لذا

موجودی که به غیر تعلق و وابستگی دارد، آن غیر مقوم باید خود وجود باشد؛ چون متصور نیست غیر وجود، مقوم وجود باشد. حال یا آن وجود، قائم بنفسه است که در این صورت مطلوب ما یعنی واجب تعالی ثابت می‌شود و یا قائم به غیر است که در مورد آن نقل کلام شده، سرانجام به دور و تسلسل می‌انجامد، مگر آنکه به وجودی منتهی شود که قاوم بالذات و غنی باشد و به دیگری وابسته نباشد. اما پرسش اساسی مطرح در این برهان آن است که چرا وجود، قائم به غیر است؟

صدرا با استفاده از مبانی اصالت وجود، تعلق و وابستگی به غیر را از خصوصیات و ویژگی‌های وجود به شمار می‌آورد و برای ماهیت و امکان و حدوث ذاتاً هیچ‌گونه وابستگی لحاظ نمی‌کند؛ زیرا طبق مبانی صدرایی تحقق، فرع وابستگی است؛ بدین معنا که ابتدا شیء باید تحقق و ثباتی داشته باشد و پس از آن عنوان «تعلق» مطرح می‌شود؛ زیرا ماهیت حیثیت اعتباری و عدمی است؛ امکان نیز وجود و عدم برایش یکسان است و فقط وجود بر اساس نظام صدرایی دارای تحقق است. برهان وجودی صدرا از چند ویژگی مهم برخوردار است:

یک) در تبیین این برهان به صفات مخلوقات نیازی نیست.

دو) اثبات واجب در این برهان، مسبوق به تحقق موجودات و پذیرفتن وجود مخلوقات نیست؛ چراکه مقدمه اول به صورت تردید بیان شده که موجود یا ممکن است یا واجب.

سه) این برهان مبتنی بر بدیهیات است؛ زیرا به حصر عقلی هر موجودی یا واجب است یا ممکن و فرض نوع سومی باطل است؛ چون هر موجودی را در نظر آوریم یا وجود برای آن ضرورت دارد یا ضرورت ندارد و این مسئله از مسائل بدیهی است که تصور صحیح آن، موجب تصدیق می‌شود.

البته با این برهان وجودی، فقط اصل وجود و هستی واجب ثابت می‌گردد؛ لکن نسبت به خصوصیات و صفات او ساکت است؛ یعنی اینکه آیا واجب‌الوجود جسم و جسمانی است یا مجرد و منزّه از جسمانیت؟ واحد است یا کثیر؟ و... هرچند با کمک براین دیگر اثبات می‌شود که ذات واجب‌الوجود جسمانی و محدود و متعین نیست و

صفات ذاتی او عین ذاتش می‌باشد. با توجیهاات مذکور پرسشی نیز مطرح می‌شود که آیا این برهان (صدیقین) همان برهانی است که *خواجه* در آثارش نقل کرده است؟ در پاسخ باید گفت *صدرالمتألهین* در اقامه برهان وجودی، مدعی ابتکار بوده و تقریر *خواجه* را از مقوله صدیقین به شمار نمی‌آورد (همو، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۲۶).

۳-۵. ارائه قاعده جدید درباره برهان «معرفت‌شناسی نفس انسانی»

صدر با تمسک به اصل ابتکاری «تشکیک وجود» به دنبال ارائه قاعده دیگری است. با این بیان وجود دارای مراتب مختلف است و از شدت و ضعف و تقدم و تأخر برخوردار است. هر حقیقتی که بهره وجودی‌اش از موجودات دیگر بیشتر باشد، وجودش شدیدتر است؛ مثل عقل که جوهر قائم به نفس است و هر موجودی که بهره‌اش از هستی کم باشد، وجودش ضعیف است؛ مثل عرض که قائم به غیر است. به‌طور کلی هر موجودی که علت بالذات باشد، وجودش از وجود معلول مقدم‌تر و شدیدتر است و هر موجودی که بهره‌اش از وجود چنان نیست که قائم به خود باشد، نمی‌تواند سبب موجود قائم به نفس گردد.

طبق مبانی حکمت متعالیه، وقتی ثابت شد نفس ناطقه از یک سو، حادث و نیازمند علت است و از سوی دیگر نفس با اینکه مجرد و دارای حیات است، توان ایجاد جسم را ندارد؛ پس به طریق اولی نمی‌تواند نفس خود یا نفس موجود دیگر را پدید آورد؛ بنابراین علت ایجاد نفس، موجودی مفارق از ماده است نه جسم و جسمانی. حال اگر این موجود مفارق، واجب باشد، مطلوب حاصل است و اگر ممکن باشد، به مرجح دیگر نیاز دارد؛ چون دور و تسلسل باطل است و باید به واجب ختم شود (همو، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۴).

۶. تمایز روش‌شناسی صدرالمتألهین و *خواجه طوسی*

صدرالمتألهین در حکمت متعالیه خود با رهیافتی جامع‌نگر و میان‌رشته‌ای به تبیین الهیات

فلسفی پرداخته، عناصر و مایه‌های اصلی خود را از برهان، عرفان و قرآن می‌گیرد و رهاورد شهودی را در پرتو معارف عقلی مستدلّ نموده، هر دو را در خدمت درک آموزه‌های وحیانی قرار می‌دهد. نکته حائز اهمیت در تحلیل دستگاه حکمت متعالیه این است که تلاش *ملاصدرا* معطوف بر آن است که نه تنها از الهیات فلسفی بر اساس مبانی وجودشناختی، تبیین عقلانی دقیق‌تری ارائه دهد، بلکه در طرح و تحلیل مسائل کلامی تلاش دارد از یک سو کمال سازگاری با آموزه‌های وحیانی و عرفانی را داشته باشد و از سوی دیگر می‌کوشد از تعالیم دینی و عرفانی در جهت تأیید و استدلال بر صحت دیدگاه خود در تفسیر دقیق‌تر از الهیات فلسفی بیشترین بهره را بگیرد.

بنابراین وجه امتیاز حکمت صدرایی از جریان‌های فکری رقیب اعم از عرفان نظری، کلام و حکمت مشاء در همین است که هر یک از این علوم به یکی از روش‌های برهان و عرفان و وحی برای کسب معرفت اکتفا می‌کنند؛ درحالی‌که حکمت متعالیه صدرایی بین این روش‌ها جمع کرده، باریافتی میان‌رشته‌ای به مواجهه با مسائل می‌رود. بر همین مبنا معتقد است برهان بدون وجدان کافی نیست و بلکه به نوعی تلازم بین این دو قایل است: «گفتار ما بر صرف کشف و ذوق یا مجرد تقلید شریعت بدون حجت حمل نمی‌شود؛ زیرا مجرد شهود بدون برهان برای سالک کافی نیست؛ زیرا صرف بحث بدون کشف، نقصان می‌باشد» (همو، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۳۲۶).

باتوجه به نکات روش‌شناختی اگر روی‌آورد (Approach) را راهی برای نزدیک شدن به مسئله و رهیافتی برای شکار نظریه و به‌دام‌انداختن فرضیه تعریف کنیم و روش (Method) را ابزاری برای نقد و ارزیابی فرضیه یادشده بدانیم (قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۷)، می‌توان گفت *صدرالمآلهین* روی‌آوردی تکثرگرا و روشی وحدت‌گرا به مسائل فلسفی - کلامی دارد؛ به تعبیر دیگر او میان شهود، نقل و عقل به نحو روشمند جمع کرده است؛ از این رو حکمت متعالیه او نظامی التقاطی نیست، بلکه یک مکتب مستقل فلسفی به معنای واقعی کلمه - یعنی شناخت احکام کلی هستی با روش عقلی استدلالی - است که کوشیده از همه مزایای مکاتب فلسفی، عرفانی و کلامی پیش از خود بهره برده، نقص‌های آنها را برطرف کند و در ساختاری واحد، منسجم و استوار

سامان بخشد. اما *خواجه نصیر طوسی* قبل از *صدرالمآلهین* دست به چنین ابتکار روشمندی در گستره علم کلام و فلسفه زده بود؛ *خواجه* توانست مباحث وجودشناختی و فلسفی را در متون کلامی راه دهد و پس از ورود مباحث فلسفی به خصوص وجودشناسی در گستره علم کلام نقش تعیین کننده‌ای در بحث‌های کلامی ایفا کرد؛ ولی به نظر می‌رسد این اصل در خصوص حکمت متعالیه *صدرالمآلهین* عمیق‌تر و فراگیرتر است؛ زیرا اگر متکلم نسبت به مباحثی مثل اصالت وجود، تشکیک در وجود، وجود رابط و مستقل ویژگی‌های وجود ممکن و واجب، وحدت و اقسام آن، علت و معلول، امتناع دور و تسلسل، خصوصیات وجود مادی و مجرد، اقسام تقدّم و تأخّر و... آگاهی کافی نداشته باشد، از عهده تحقیق و تبیین مسائل کلامی و اعتقادی نظیر خداشناسی و توحید و معاد و... بر نخواهد آمد؛ چه اینکه بر اساس مبانی فلسفی حکمت متعالیه، بسیاری از ظواهر دینی و بیانات عمیق فلسفی اهل بیت: که حکم معمای لاینحلی را داشتند، حل شدند. این در حالی است که یکی از منابع مورد استفاده و تأثیرگذار در حکمت *صدر* آموزه‌ها و متون کلامی است؛ لذا می‌توان گفت همان‌طور که کلام فلسفی در شکل‌گیری حکمت *صدر* نقشی داشته، *صدرالمآلهین* نیز در تکمیل و متمم جریان فلسفی شدن کلام، سهیم و مؤثر بوده است. توضیح آنکه کلام و فلسفه اولی در موضوع و مسائل مربوط به مبدأ و معاد، همچنین در هدف و غایت مشترک‌اند؛ هرچند به لحاظ روش و شیوه بحث، متفاوت و متمایزند. این مطلب از جهت ترابط و داد و ستد علوم نیز قابل طرح و تبیین است؛ زیرا از یک سو بسیاری از مسائل حکمت *صدر* در بخش الهیات بالمعنی الأخص و امدار مبانی اعتقادی و آموزه‌های کلامی است و از سوی دیگر تبیین اثبات بسیاری از مسائل کلامی در گرو مبانی فلسفی *ملاصدرا* است؛ برای نمونه تبیین عمیق و دقیق صغرای برهان حدوث- که از براهین مشهور متکلمان بر اثبات وجود خداست و مورد اشکال و اعتراض حکما واقع شده است- در گرو اصل حرکت جوهری *ملاصدرا* است.

حال با عنایت به مباحث فوق و با توجه به اینکه *خواجه نصیر* بیشتر بر اساس مبانی حکمت مشاء به فلسفی کردن کلام پرداخت و *ملاصدرا* مطابق وجودشناسی متعالیه و

مبانی فلسفی خود به تکمیل جریان کلام فلسفی همت گماشت، جای طرح این پرسش هست که چه تفاوت بنیادین بین این دو گرایش کلام فلسفی وجود دارد؟

به نظر می‌رسد *خواجه* از قواعد عام فلسفی نظیر زیادت وجود بر ماهیت، اشتراک معنوی وجود، امکان ذاتی، علت و معلول، جوهر و عرض، وحدت و کثرت، حدوث و قدم و... استفاده کرد تا زمینه را برای تبیین عقلانی و استدلالی اصول دین فراهم نماید (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۵-۱۸۷)؛ برای نمونه *خواجه* در فصل سوم از مقصد اول **تجرید الاعتقاد** که مربوط به امور عامه است، به بحث علت و معلول پرداخته و آنجا با ادله عقلی به ابطال دور و تسلسل می‌پردازد (همان، ص ۱۳۴-۱۳۵). سپس از این مبنای فلسفی در فصل اول از مقصد سوم که در اثبات واجب تعالی است، استفاده کرده، می‌گوید: «إنّ الموجود إن كان واجباً فهو المطلوب و إلا استلزّمه لإستحاله الدّور و التسلسل» (همان، ص ۱۸۹)؛ یعنی اول یک اصل وجودشناختی را در امور عامه اثبات کرده و سپس در تبیین آموزه‌های کلامی از این مبنای فلسفی استفاده نموده است. یا مثلاً در مسئله ششم از فصل نخست از مقصد اول که بحث از امور عامه است، می‌گوید: «فی أن الوجود لا تزايد فيه و لا اشتداد» (همان، ص ۱۰۷). او از این قاعده عام فلسفی که به معنای تباین وجودات و نفی تشکیک در وجود است، در بحث صفات باری تعالی به ویژه صفات سلبی مانند شریک‌نداشتن و نفی مثل ترکیب ضدّ، تحييز (مکانمندی) و... (همان، ص ۱۹۳-۱۹۵) استفاده کرده است.

این در حالی است که *ملاصدرا* - بر خلاف *خواجه* - با اتکا به قواعد فلسفی متعالیه و اصول تأسیسی خود نظیر اصالت وجود، تشکیک در حقیقت وجود، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، وحدت حقه حقیقیه و... الهیاتی متمایز نسبت به آنچه در **تجرید الاعتقاد** متجلی شده، تدارک دید؛ الهیاتی که در آن تحلیلی متمایز و تصویری نو از انسان و خدا، رابطه خدا با انسان و نسبت انسان با حقیقت ارائه گردید؛ به طوری که حتی برخی شارحان **تجرید الاعتقاد** اذعان نمودند که بدون قبول و تمسک به الهیات حکمت متعالیه و اصول فلسفی *صدرالمتألهین* به خصوص اصالت وجود و تشکیک وجود نمی‌توان توفیق چندانی در حل مسائل کلامی، بالأخص مسئله توحید و صفات

باری تعالی به دست آورد (شعرانی، ۱۳۶۲، ص ۴۰۴-۴۰۵).

۷. تقابل روشی شناختی برهان صدیقین صدرالمتهلین و برهان امکان وجوب خواجه طوسی

به لحاظ روش‌شناسی برهان امکان و وجوب خواجه با برهان صدیقین ملاصدرا دارای وجوه اشتراک و افتراق است که با در نظر گرفتن این وجوه می‌توان به روش‌های به کاررفته در نحوه استدلال جهت اثبات واجب اشاره کرد. اما قبل از پرداختن به مواضع اختلاف و اشتراک شایسته است گذری اجمالی بر مقدمات برهان صدیقین ملاصدرا داشته باشیم. صدرالمتهلین در تبیین برهان صدیقین با داشتن منظومه فکری منسجم و هماهنگ توانسته است از این برهان تقریری ارائه کند که مبانی فلسفی و حکمی با ادله نقلی جهت اثبات واجب‌الوجود همگرایی مطلوبی داشته باشد:

(۱) وجود حقیقت عینی واحد بسیطی است که بین افراد آن اختلاف ذاتی به کمال و نقص و شدت و ضعف می‌باشد.

(۲) غایت کمال هر مرتبه وجودی به مرتبه بالاتر از خود منتهی می‌شود و این تعلق کمال ادامه می‌یابد تا به مرتبه کمال مطلق برسد که دیگر هیچ نقص و نیازی وابسته به غیر خود ندارد.

(۳) حقیقت وجود نقص و کاستی در آن راه ندارد و نقص تنها به سبب معلول بودن به آن تعلق می‌گیرد؛ زیرا معلول تحت سیطره علت است و علت سبب تحقق معلول می‌باشد.

(۴) تمامیت هر شیء به ذات آن شیء باز می‌گردد و برای محقق شدن این تمامیت هر شیء یا به سبب غیر از خود موجود می‌گردد و یا برای تحقق نیاز به هیچ شیء غیر از خود ندارد. به مورد اول ممکن و مورد دوم واجب‌الوجود گفته می‌شود. واجب‌الوجود صرف وجود است و کامل‌تر از آن نیست و عدم و نقصی با آن در نیامیخته است.

بنابراین بر اساس مشرب حکمت متعالیه مراتب وجود عین ربط و وابستگی است و اگر آن مرتبه اعلیٰ تحقق نمی‌داشت، سایر مراتب هم تحقق نمی‌یافت؛ زیرا لازمه فرض تحقق سایر مراتب بدون تحقق عالی‌ترین مرتبه وجود این است که مراتب مزبور مستقل و بی‌نیاز از آن باشند؛ درحالی‌که حیثیت وجودی آنها عین ربط و نیازمندی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۴۱۳).

۱-۷. مواضع اشتراک

الف) در هر دو تقریر مسئله وجودشناختی از اصول اولیه و مسئله مهم در بدنه هر دو استدلال به شمار می‌رود.

ب) اثبات حقیقت وجودی (واجب‌الوجود) که هیچ‌گونه حیثیت‌گیری و فقر و نیازی در آن راه ندارد.

ج) در برهان صدیقین و امکان و وجوب، وجود مقسم موجودات عالی و دانی است.

۲-۷. مواضع افتراق

الف) در برهان امکان و وجوب تفکیک میان وجود ممکن و واجب صورت گرفته است و به‌گونه‌ای می‌توان به تفاوت هستی ممکن از واجب اشاره کرد؛ درحالی‌که بر اساس تقریر صدرالمتألهین یک وجود واحد در گستره هستی وجود دارد و تفاوت به شدت و ضعف و نقصان و تمامیت باز می‌گردد.

ب) در برهان امکان و وجوب هیچ اشاره‌ای به مسئله اصالت وجود یا عینیت وجود خارجی ندارد، بلکه از نقطه مفهوم هستی به تشریح و تبیین برهان پرداخته شده است؛ به عبارت دیگر تفاوت در نحوه تقریر برهان به گونه مفهوم و مصداق یکی از تفاوت‌های دیگر است.

ج) در برهان صدیقین با در نظر گرفتن تلقی وحدت‌گرایی شباهت بسیار زیادی به

عرفان نظری دارد که با اصول فلسفی تناسب و سازگاری بیشتری دارد؛ درحالی که در برهان امکان و وجوب اشاره‌ای به این مسائل نشده است.

۸. مقایسه و ارزیابی نهایی شاخصه‌های مبنایی و روشی خواجه و صدرا

با در نظر گرفتن استدلال‌ها و برهان‌هایی که خواجه طوسی و صدرالمتألهین شیرازی درباره اثبات صانع اقامه کرده‌اند، می‌توان مواضع وفاق و خلاف این دو حکیم را به نحو زیر خلاصه کرد:

۸-۱. مواضع وفاق

الف) استفاده از برهان امکان و وجوب: خواجه و ملاصدرا از قالب استدلالی برهان امکان و وجوب و نحوه چیدمان و تقسیم ثنایی آن بهره‌برداری همسویی داشته‌اند.
ب) به‌کاربردن امتناع دور و تسلسل: در بیشتر استدلال‌ها برای تثبیت مبدایی واحد از این امتناع استفاده شده است؛ البته هر دو حکیم، برهان‌های ابتکاری نیز ارائه کردند که به امتناع دور یا تسلسل نینجامید.
ج) با توجه به دغدغه مشترک خواجه از طرح استدلال‌های طبیعی و نحوه ترتیب عناصر و ملاصدرا از اقامه برهان وجودی و همسویی وحدانیت و وجوب وجود با وحدت شخصی می‌توان به انگیزه واحد هر دو حکیم این‌گونه اشاره کرد که تصویری درست از روح حاکم توحیدی را در عالم امکان ارائه کرده‌اند.

۸-۲. مواضع اختلاف

الف) خواجه طوسی در تجرید الاعتقاد برای صفات سلبی و ایجابی حق متعال جداگانه برهان اقامه نموده و به بررسی صفات الهی می‌پردازد؛ درحالی که ملاصدرا با استفاده از قواعد فلسفی و مبانی حکمت متعالیه، نیازی به تقریرهای خواجه ندارد.

ب) تفاوت روشی قابل ملاحظه بین این دو حکیم معطوف به میزان استفاده از مبانی فلسفی و حکمی در اثبات وجود واجب تعالی است که به طور قطع *خواجه* به اندازه *صدرالمتألهین* از قواعد وجودشناختی در این زمینه بهره نبرده است.

اما این نکته نیز قابل تأمل است که *خواجه* در مقابل افکار ظاهرگرای اشاعره و مخالفت‌های شدید بر فلاسفه دست به ابتکاری جدید زده و مباحث فلسفی را وارد علم کلام می‌کند. این نوع نگرش را می‌توان منجر به تأسیس سبکی جدید در کلام شیعی تحت عنوان «مکتب کلام فلسفی» دانست. البته مبانی استدلالی *خواجه* را می‌توان در سه ساحت فلسفی، طبیعی و هستی‌شناختی منحصر دانست. برهان‌هایی که از *خواجه طوسی* ذکر گردید، بیانگر عطف توجه این حکیم الهی به سمت و سوی گسترش عقلانیت در تمامی مباحث اعتقادی به‌ویژه اثبات واجب است.

ج) یکی از نکات قابل تأمل اینکه در ساختار استدلال‌های فلسفی *خواجه* نوعی مرزبندی و دوگانگی وجود دارد؛ برای مثال قالب برهان‌های امکان و وجوب به این صورت است که موجود یا ممکن است یا واجب. در تحلیل استدلالی که به پشتوانه دو مقدمه تصویری و تصدیقی ذکر گردید نیز این نوع قالب استدلالی طرح ریزی شده است. اما با توجه به یکپارچه‌نگری نظام حکمت متعالیه و طرح مسئله وحدت شخصی وجود، دیگر حالت گسستگی و دوگانگی واجب و ممکن مطرح نمی‌شود، بلکه یک واحد حقیقی در عالم وجود سیطره دارد و از این وحدت شخصی و تجلیات آن، عالم امکان موضوعیت پیدا می‌کند.

د) با اینکه هر دو حکیم بر اساس مبانی و روش فلسفی خود، از براهین متنوع و گوناگونی - از مسائل طبیعیات و خصوصیات فیزیکی بدن انسان تا برهان صدیقین (دلالت ذات بر ذات) - استفاده کرده و به یک برهان و استدلال خاص اتکا نداشته‌اند، مسئله حائز اهمیت این است که *صدر* بر خلاف *خواجه* بر اساس دستگاه حکمت متعالیه و نحوه پردازش حقیقت وجود و هستی توانسته برهان‌هایی اقامه نماید که اولاً یکی از مقدمات استدلال‌هایش به اصالت وجود باز می‌گردد؛ ثانیاً مصداق و مفهوم هستی و وجود مورد واکاوی دقیق قرار گرفته است.

۹. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ضمن تحلیل استدلال‌ها و مبانی فلسفی و روشی *خواجه طوسی* و *صدرالمتألهین* در اثبات وجود خدا، میزان و نحوه تأثیرپذیری اندیشه کلامی هر یک از دو حکیم از قواعد فلسفی در ساحت خداشناسی مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت مواضع وفاق و خلاف این دو فیلسوف - متکلم شیعه به اختصار بیان گردید. مهم‌ترین یافته‌ها و نتایج این پژوهش را می‌توان در چند مورد خلاصه و جمع‌بندی نمود:

- معلوم شد که مجموعه استدلال‌های روشی *خواجه معطوف* به سه مبنا و خاستگاه اصلی می‌باشد:

(۱) فلسفی - منطقی؛ (۲) طبیعی؛ (۳) هستی‌شناسی. *خواجه* در هر سه مبنا از روش‌های مختلفی استفاده کرده و در مواردی استدلال جدیدی مطرح نموده که با در نظر گرفتن دوران پر مهنت این حکیم متکلم می‌توان تحقیقات او را درباره اثبات واجب در دفاع از کلام شیعی حائز اهمیت ویژه دانست.

- دستاوردهای کلامی تفکر فلسفی *خواجه* با توجه به سه ساحت مذکور عبارت‌اند از: الف) بسط و اشاعه نگرش توحیدی و روح وحدانیت در ساحت‌های مختلف معرفتی؛ ب) گسترش عقلانیت و استفاده از مبانی عقلی و وجودشناختی جهت تحکیم مبانی اعتقادی به‌ویژه در ساحت خداشناسی و اثبات واجب؛ ج) تأسیس مکتب «کلام فلسفی» و وارد کردن مباحث حکمی به حیطه علم کلام جهت مبارزه با افکار ظاهرگرای اشاعره.

- اما با تأمل در اسلوب و ملاحظات روش‌شناختی *صدرالمتألهین* معلوم شد که برهان‌های توحیدی وی مبتنی بر دستگاه حکمت متعالیه و بینش وجودگرایی از اتقان فلسفی بیشتری نسبت به استدلال‌های *خواجه* برخوردار است؛ زیرا با در نظر گرفتن برهان وجودی - به پشتوانه اصالت وجود - می‌توان صفات کمالیه را بر حق متعال ثابت دانست؛ به این صورت که وجود واجب، بالاترین مرتبه وجودی از حیث شدت و کمال در نظر گرفته شده که هیچ نوع نقص و کمبودی در آن راه ندارد. پس با این برهان،

صفات ثبوتی مثل کمال، فعلیت، علم و اراده و... برای او ثابت می‌شود و تغییر و زوال‌پذیری از ساحت او مبراً خواهد شد؛ درحالی‌که خواهی در تجرید الاعتقاد ابتدا بر وجود حق متعال برهان اقامه کرده و سپس صفات سلبی و ایجابی را جداگانه و با استفاده از استدلال‌های دیگر ثابت دانسته است.

- در پایان باید اذعان نمود که حکمت صدرالمآلهین چه به لحاظ روش‌شناختی و رهیافت میان‌رشته‌ای و جامع‌نگر به مسائل کلامی و چه به لحاظ محتوایی و برخورداری از جامعیت و دقت خاص در تحلیل عقلانی مسائل الهیاتی، بر سایر مکاتب و مشرب‌های فلسفی - کلامی، امتیاز و برتری خاصی دارد؛ به‌طوری‌که می‌توان مدعی شد حکمت متعالیه صدر را نه تنها اهل شهود را سیراب و اهل بحث را به یقین می‌رساند، بلکه نوعی هماهنگی و تعامل بین آموزه‌های وحیانی و یافته‌های فلسفی خود برقرار می‌کند؛ به این معنا که از یک سو از قرآن و سنت قطعی به عنوان مؤید و شاهد قاطع در اثبات حقایق الهی بهره می‌گیرد و از سوی دیگر با استفاده از قواعد و امکانات فلسفی خود در تبیین عقلانی آموزه‌های وحیانی می‌کوشد و از این رهگذر نتایج مطلوبی جهت دفاع از دین و دفع شبهات وارده از طرف مخالفان به دست دهد.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الاشارات و التنبیها؛ ۳جلد، تحقیق کریم فیضی؛ قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
۲. جوادی آملی، عبدالله؛ فلسفه صدرا؛ ۲جلد، تحقیق محمدکاظم بادپا؛ قم: اسراء، ۱۳۸۸.
۳. حلی، حسن بن یوسف؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴. حسین زاده، محمد؛ فلسفه دین؛ چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۵. دینانی، غلامحسین؛ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام؛ چ ۳، تهران: طرح نو، ۱۳۸۳.
۶. شیروانی، علی؛ ترجمه و شرح کشف المراد؛ چ ۸، قم: دارالعلم، ۱۳۹۶.
۷. شعرانی، ابوالحسن، ترجمه و شرح کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ تهران: اسلامی، ۱۳۶۲.
۸. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ شرح الرساله المشاعر؛ تحقیق سیدجلال الدین آشتیانی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۹. —؛ المبدأ و المعاد؛ تحقیق جعفر شانظری؛ تهران: بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۸۱.
۱۰. —؛ الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه؛ تحقیق سیدجلال الدین آشتیانی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۱۱. —؛ الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه؛ ۹جلد، قم: کتابخانه

مصطفوی، ۱۳۷۸.

۱۲. —؛ اسرارالایات؛ تحقیق سیدمحمد موسوی؛ بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۸ق.

۱۳. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد؛ مجموعه رسائل خواجه نصیرالدین طوسی؛ تصحیح محمدتقی مدرس رضوی؛ تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۰.

۱۴. —؛ تلخیص المحصل؛ تصحیح عبدالله نورانی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.

۱۵. —؛ قواعد العقاید؛ تحقیق علی حسن خازم؛ بیروت: دارالغربه، ۱۴۱۳ق.

۱۶. —؛ پنج رساله اعتقادی؛ به کوشش محمدرضا انصاری قمی؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۵.

۱۷. —؛ شرح الاشارات و التنبیحات؛ تحقیق حسن حسن زاده آملی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۴۲۵ق.

۱۸. —؛ المراسلات بین صدرالدین القونوی و نصیرالدین طوسی؛ تحقیق شوبرت کودرون؛ بیروت: آلمانیا، ۱۴۱۶ق.

۱۹. —؛ تجرید الاعتقاد؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

۲۰. فرامرز قراملکی، احد؛ روش شناسی مطالعات دینی؛ مشهد: دانشگاه علوم رضوی، ۱۳۸۵.

۲۱. مصباح یزدی محمدتقی؛ تعلیقه علی نهایه الحکمه؛ قم: مؤسسه طریق فی الحق، ۱۳۶۳.

